

جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام والمسلمین استاد
محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

دعای هشتم (پناه بردن به خدا) / جلسه ۱۴

۱۳۹۴ / ۰۲ / ۲۱

■ اهمیت فوق‌العاده حُسن خُلق در اسلام

■ بررسی چند روایت در باب حُسن خُلق

■ آثار دنیوی و اخروی حُسن خُلق

■ چند روایت تکان‌دهنده درباره سوءخُلق

۱. عدم نتیجه‌بخشی اعمال

۲. فشار قبر

۳. عدم توفیق در توبه

۴. ناپودی اعمال

■ درمان بداخلاق

■ اهمیت فوق‌العاده حُسن خُلق در اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَرَدَّاهُ

ما یک عنوان بسیار جذاب و زیبا و درخشان در معارفمان و در سیره داریم که عنوانش هست «حُسن خُلق». این درست نقطه‌ی مقابل آن است. حُسن خُلق از میوه‌های خِرَد و از شیرین‌ترین میوه‌های ایمان و از اعظم سرلشکرهای عقل است. حُسن خُلق در لشکر عقل است؛ منتها جزء سربازهای معمولی عقل نیست، جزء افسران عالی‌رتبه‌ی حضرت عقل است. حُسن خُلق یک معنای فراخ و بسیار وسیعی دارد که هم شامل زیبایی درونی است و هم شامل زیبایی بیرونی. اخلاق جمع خُلق است، که بخش شخصیتی ما محسوب می‌شود. یعنی ویژگی‌های شخصیتی ما که در قرآن کریم از آن به شاکله تعبیر می‌شود. زمینه‌های ژنتیکی و وراثتی دارد، ولی عمدتاً به فرآیندهای تربیتی مربوط می‌شود و تا حد بسیار زیادی اکتسابی است. وقتی می‌گوییم ژنتیک، آن را به اجداد و پدران و مادران و نسل مستند می‌کنیم. وقتی می‌گوییم تربیتی، تا حد زیادی به پدر و مادر و خانواده مستند می‌شود. ولی یادتان باشد سهم بخش تربیت و وراثت، نسبت به بخشی که عبارت است از سهم اکتسابی - یعنی بخشی که خود انسان مداخله‌ی مباشر و انتخابگرانه دارد - سهم ناچیزی است.

موضوع سخن هشتمین دعای صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه است که دعای پناه بردن به پروردگار متعال است. در ضمن این دعا یک آسیب‌شناسی قابل توجهی در عرصه‌های گوناگون اخلاقی انجام پذیرفته است. رسیدیم به این فراز: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَكَاةِ الْخُلُقِ» مسئله مربوط می‌شود به اخلاق محیطی، اجتماعی، معاشرتی، رفتاری که بحث بسیار مهم و حقیقتاً قابل توجهی است. در ابتدا از جنبه لغوی بحث را بررسی می‌کنیم. کلمه‌ی «شَكَاةٌ» را اهل لغت به معنای دشواری و صعوبت معنی کرده‌اند. بنابراین «صُعُوبَةُ الْخُلُقِ»، یعنی همان «سُوءُ الْخُلُقِ»؛ منتها امام (علیه الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) ظاهراً مرحله‌ی پیشرفته‌اش را مدنظر داشته‌اند، به نحوی که این آدم نه فقط خودش از دست خودش اذیت می‌شود، بلکه معاشران با او از دست او رنج می‌برند؛ یعنی از بودن با او، از معاشرت با او، از مجالست با او اذیت می‌شوند. چنین کسی گرفتار بیماری خطرناکی است به نام «شَكَاةُ الْخُلُقِ» یا همان «سُوءُ الْخُلُقِ».

ارتباط‌هایی باشند، دیگران هم می‌توانند با اینها ارتباطات شیرین و دوست‌داشتنی داشته باشند. چنین کسی می‌شود صاحب حُسن خُلق. جلوه‌هایش در روایات ما عبارت است از: خوش‌رویی که بخش عمده‌ای مربوط به چهره و سیما است و خوش‌بویی از مصادیق اعظمش است. در ساحت عمومی شخصیت، عبارت است از رفق و لینت که در زبان فارسی می‌شود نرم‌خویی. اصطلاحاً می‌گوییم طرف آدم نرمی است. حُسن خُلق این‌طور تعریف می‌شود که اصطلاحاً می‌گوییم مربوط می‌شود به ویرین شخصیت: آنچه که در ظاهر شخصیت فرد دیده می‌شود. به حسب قاعده‌ی «الظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ»، یا «از کوزه همان برون تراود که در اوست»، این ظاهر معمولاً محصول لایه‌های درونی و زیرین شخصیت است. البته امکان دارد کسی در ظاهر شخصیتش - تا حدی و نه خیلی زیاد - بتواند رفتار تصنعی داشته باشد که می‌گوییم این آدم به حسب ظاهر خوش‌اخلاق است؛ ولی خوش‌اخلاقی او حتماً نمی‌تواند حکایتی از مکارم اخلاق هم در او داشته باشد که همان بخش باطنی و درونی او است. «شَکَاةُ الْخَلْقِ» یا «سُوءُ الْخَلْقِ» نیز در روایات ما وارد شده که معنای عام و خاص دارد؛ ولی در اکثر موارد سخن از بداخلاقی یا سوء خُلق است که مربوط است به همین معنای خاص که

من در یک مقدمه‌ی خلاصه و جمع‌بندی‌شده، جایگاه حُسن خُلق را در منظومه‌ی اخلاق اسلامی به معنای فراخ و کالتش بررسی می‌کنم، بعد می‌رویم سراغ «شَکَاةُ الْخَلْقِ» و طبق روال جلسه‌مان آن را بررسی می‌کنیم. پس حُسن خُلق یک معنای عام دارد، یک معنای خاص. معنای عام آن شامل بخش درونی می‌شود که از آن به مکارم اخلاق تعبیر می‌شود. یعنی همه‌ی آن فهرست طولانی زیبایی‌های اخلاقی که در محیط شخصیتی انسان مؤمن تعریف می‌شود، همه‌ی آنها را می‌شود ذیل حُسن خُلق آورد؛ به معنای فراخ و عام آن. حُسن خُلق شامل زیبایی‌های ظاهری هم می‌شود. مراجعه به جوامع روایی ما، نشان می‌دهد که برآیند استفاده‌ی کلمه‌ی حُسن خُلق در اخلاق ظاهری و معاشرتی است. البته گاهی در آن بخش درونی استفاده شده، ولی اغلب وقتی کلمه‌ی حُسن خُلق را در کلمات اولیاء خدا می‌بینید، به بخش ظاهری و حوزه‌ی معاشرتی شخصیت ما برمی‌گردد؛ لذا در بعضی از روایات حُسن خُلق این‌طور معنا شده: «خِيَارُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا» یا «حُلُقًا»، اینها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: «الَّذِينَ يَأْلَفُونَ وَيُؤْلَفُونَ»، کسانی هستند که به‌خوبی می‌توانند با دیگران الفت، ارتباط فرج‌بخش، ملایم و دوست‌داشتنی برقرار کنند. می‌توانند آغازگر چنین

ایمان از خدای متعال درخواست می‌کند که خدایا مرا تقویت کن: «اللَّهُمَّ قَوِّنِي»؛ دعایش مستجاب شد: «فَقَوَّاهُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءِ»، خدای متعال ایمان را به وسیله‌ی حُسنِ خُلُق و سخاوت، یعنی گشاده‌دستی، تقویت کرد.

«وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْكَفَرَ»، وقتی خدای متعال کفر را خلق کرد: «قَالَ اللَّهُمَّ قَوِّنِي»، کفر هم از خدای متعال خواست که مرا تقویت کن. «فَقَوَّاهُ بِالْبُخْلِ وَ سُوءِ الْخُلُقِ»، خدای متعال، کفر را با بخل و بداخلاقی تقویت کرد. در اینجا نسبت حُسنِ خُلُق با ایمان و نسبت سُوءِ الْخُلُق با ایمان تا حد زیادی تعریف می‌شود.

شخصی خدمت پیغمبر اکرم شرفیاب شد و گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا لَدَيْنَ؟ فَقَالَ: حُسْنُ الْخُلُقِ؛ دین چیست؟ حضرت فرمودند: حُسْنُ خُلُق». آن فرد قانع نشد و رفت. با خود گفت: یک خورده موقعیتم را عوض کنم، شاید جواب عوض شود. این بار از سمت راست آمد و گفت: «مَا لَدَيْنَ؟». حضرت فرمودند: «حُسْنُ الْخُلُقِ»؛ این آدم سمج که دنبال یک جواب متفاوتی است، این بار از سمت چپ آمد و پرسید: «مَا لَدَيْنَ؟». حضرت فرمودند: «حُسْنُ الْخُلُقِ». باز هم رها نکرد، «ثُمَّ أَتَاهُ مِنْ وِرَائِهِ»؛ این دفعه از پشت سر آمد که شاید حضرت جواب دیگری دهد. گفت: «مَا لَدَيْنَ؟» حضرت «فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ»، به سوی او برگشتند و فرمودند: «أَلَا تَفْقَهُ؟ أَلَدَيْنَ هُوَ

عبارت است از حوزه‌ی معاشرتی. لذا ما حُسنِ خُلُق را باید این‌طور معنا کنیم که شخص از نظر شخصیتی و سیما و برخورد و رفتار و رابطه با سایر انسان‌ها و در حوزه‌ی معاشرتی، به گونه‌ای است که دیگران از بودن با او لذت می‌برند، احساس خوشی دارند و علاقه‌مند هستند که با او ارتباط و رفاقت داشته باشند. نقطه مقابلش «سُوءِ الْخُلُقِ» و «سُوءِ الْخُلُقِ» قرار دارد. اینکه شخص از نظر شخصیتی، یعنی چهره و بیان و برخورد و حوزه‌ی معاشرت به گونه‌ای است که دیگران از بودن با او اذیت می‌شوند؛ یعنی محیط ارتباطی اش انواع و اقسام اختلال‌ها و آسیب‌ها را دارد. البته یک کمی جلوترش هم باعث می‌شود کسانی که با او مرتبط می‌شوند، حقوقشان زیر پا قرار گیرد؛ یعنی دامنه‌ی «سُوءِ الْخُلُقِ» به تضييع حقوق دیگران هم می‌انجامد.

■ بررسی چند روایت در باب حُسنِ خلق

در این بخش چند روایت درباره‌ی حُسنِ خلق می‌خوانم. بیشتر روایات باب حُسنِ خُلُق مربوط به وجود اقدس خاتم‌الانبیاء محمّد مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) است که این موضوع پیام‌های خاص خودش را دارد.

پیامبر عظیم الشان فرمودند که وقتی خداوند تبارک و تعالی ایمان را خلق کرد،

بزرگ‌ترین یا شاید زیباترین روایت این روایت است که پیغمبر اکرم حُسن خُلُق را معیار شباهت با خودشان قرار دادند و فرمودند: «أَشْبَهَكُمْ بِي أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا»^۱ دیگر انسان چه می‌خواهد؟ فرمودند کسی که بیشتر از همه جبهه رفته، کسی که بیشتر از همه روزه گرفته، کسی که بیشتر از همه نماز خوانده، کسی که بیشتر از همه صدقه داده، مانند من است. پس معیار شباهت با پیغمبر اکرم چیست؟ حسن خلق است. البته در جامعه‌ی مؤمنین دارد صحبت می‌شود؛ یعنی اینها واجباتشان را انجام می‌دهند، محرّماتشان را ترک می‌کنند، مؤمن هستند، حالا بین اینها چه کسی از همه به پیغمبر اکرم شبیه‌تر است؟ خود حضرت تکلیف را روشن کردند و فرمودند کسی که از همه خوش‌اخلاق‌تر است.

در آیه کریمه‌ی «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۲ تو ای پیامبر، دارای اخلاق بزرگی هستی»، از اولیاء خدا بیاناتی داریم که بعضی آن معنای عام را اینجا در باب خُلُق آوردند و بعضی هم معنای خاص را مطرح کردند. از جمله در روایتی امام صادق (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام) فرمودند: «السَّخَاةُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ»، این خُلُق عظیم پیغمبر اکرم، یکی سخاوت حضرت بوده، دیگری هم حُسْن خُلُق؛ چنان‌که حافظ گفت:

به حُسْن خُلُق و وفا کس به یار ما نرسد
تورا در این سخن انکار کار ما نرسد

آن لَا تَغْضَبُ؟ نمی‌فهمی؟ دین معنائش این است که خشمگین نشوی. یعنی بتوانی نفست را به گونه‌ای کنترل کنی که عصبانی نشوی.

یکی از اصلی‌ترین بسترهای سوء خُلُق، حالت غضب و عَصَبَانِيَّت است که ما آن را در بحث «سُورَةُ الْغُضَبِ» به تفصیل واکاوی کردیم.

در محور آثار دنیایی و آخرتی، چنان پیغمبر اکرم و اولیاء خدا درباره‌ی حُسْن خُلُق سخن گفته‌اند که انسان احساس می‌کند اگر به حُسْن خُلُق برسد، به همه چیز رسیده است، و چنانچه گرفتار بداخلاقی شود، به هیچی نرسیده است. مثلاً در روایات است که می‌فرماید شخص از رهگذر حُسْن خُلُقش به تمام درجات «صائِم قائم؛ روزه‌دار شب‌زنده‌دار» می‌رسد: «بَلَّغَهُ اللَّهُ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ»^۳. یا در روایت دیگر حضرت فرمودند «وَأِنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ، شَخْصٌ مِنْ جِهَتِ عِبَادَتِ أَدَمٍ ضَعِيفٌ أَسْت، يَعْنِي وَظَائِفُ وَاجِبِش رَا انْجَام مِي دَهْد، اَمَّا اَهْلُ مَسْتَحَبَاتِ نِيَسْت، اَمَّا خُوشِ اخْلَاقِ اسْت. حَضْرَتِ فَرْمُودَنْد اَمِيْد اسْت اِيْنِ شَخْصِ بَه دَرَجَاتِ عَالِي اَخْرَتِي دَسْت يَابَد.

یا فرمودند پاداشی را که خدای متعال به شخص مجاهد و رزمنده‌ی وسط میدان جنگ می‌دهد، آن پاداش را به کسی می‌دهد که از حُسْن خُلُق بهره‌مند باشد. در خصوص آثار دنیایی آن فکر می‌کنم

اهل انجام واجبات و ترک محرّمات است. آن چیزی که او را می‌رساند به آن جاهایی که باید برساند، حُسن خُلُقش است.

از اینجا معلوم می‌شود «شَكَاسَةُ الْخُلُقِ»، چقدر وضع فجیع است، چقدر فجیع است، چقدر فجیع است!

محصول شجره‌ی طیّبه حُسن خُلُق، یک فهرست طولانی است از این قبیل: محبوبیّت، دوستان فراوان، حساب آسان، عبور آسان از صراط، رزق فراوان، عمر پر برکت و طولانی، کفّاره‌ی بسیاری از گناهان و... اینها معجزات حُسن خُلُق است. خیلی از گناهان ما کفّاره‌اش حُسن خُلُق است؛ یعنی طرف اگر حُسن خُلُق داشته باشد، کم و کاستی‌های دیگر انسان را جبران می‌کند.

در قرآن کریم خدای متعال یکی از مدال‌هایی را که به پیغمبر اکرم می‌دهد، این است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ»^۶ پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پُر مهر] شدی. محیط کاری و رسالتی پیامبر اعظم، خیلی خشن و سخت بوده و رفتارها تند و برخوردها ناجور بوده است. خدای متعال خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ»، از رهگذر رحمت الهی است که با اینها اینقدر نرم هستی، و این نرمش توسط که معجزه کرده و اینها را دور تو جمع می‌کند. تو لَیْسَ

در بعضی از دعاها خطاب به خدای متعال می‌گوییم: پروردگارا! من به پیغمبر تو ایمان آوردم، ولی ندیدمش؛ نکند فردا هم نبینمش! یعنی اصلاً امید من به دیدن و دیدار اوست، نکند فردای قیامت محروم شوم. ندیده به او ایمان آوردم به امید دیدنش؛ یعنی تمام بهشت با تمام ویژگی‌ها و ظرفیّت‌هایش پیغمبر اکرم است؛ نه، بلکه جلوهای از جلوات اوست.

■ آثار دنیوی و اخروی حُسن خُلُق

پیغمبر اکرم فرمودند در میزان - یعنی همان بخش محاسبه در قیامت که میزان را می‌آورند تا افراد را مشخص کنند که در چه رتبه و جایگاهی هستند - از برنامه‌های انسان مؤمن، اولین و برترین و زیباترین و سنگین‌ترین چیزی که در نامه‌ی عملش گذاشته می‌شود، حُسن خُلُقش است: «أَوَّلُ وَ أَفْضَلُ وَ أَحْسَنُ وَ أَنْقَلُ مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ مِنَ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُسْنُ خُلُقِهِ»،^۷ البته تعبیر روایات متفاوت است. در یک روایت دارد: «أَوَّلُ مَا يُوضَعُ»، در روایت دیگر دارد: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَنْقَلُ فِي الْمِيزَانِ»، در بعضی از روایات دارد: «أَفْضَلُ، أَحْسَنُ»؛ یعنی آن چیزی که تعیین تکلیف می‌کند و وضع شخص را مشخص می‌سازد، حُسن خُلُق است؛ با این فرض که این آدم مسلمان است، مؤمن است، ارادتمند به امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) است،

■ چند روایت تکان‌دهنده درباره سوء خلق

همچنان که «حُسْنُ الْخُلُقِ» از بزرگان جنود عقل است، «شِكَائَةُ الْخُلُقِ» و «سُوءُ الْخُلُقِ» از امرای لشکر جهل است. خیال نکنید جزء پیاده‌نظام‌ها و سربازهای معمولی است، نخیر؛ چرا؟ چون عقل را خیلی خراب می‌کند و تادلت بخواهد به جهل خدمت می‌کند؛ جزء سرلشکرهای جهل حساب می‌شود و خسارتش خیلی عجیب و غریب است. یک چیز معمولی نیست. برای روشن شدن مسئله، چند نمونه از کلمات اولیاء خدا، مخصوصاً پیغمبر اکرم را می‌خوانم.

۱. عدم نتیجه‌بخشی اعمال

یکی این حدیث است که خیلی تکان‌دهنده است. البته راجع به یک خانم است، ولی انحصار ندارد. اتفاقاً سُوءُ الْخُلُقِ بیشتر در آقایان مشاهده می‌شود. به پیغمبر اکرم گزارش دادند: «إِنَّ فُلَانَةَ تَصُومُ النَّهَارَ وَ تَقُومُ اللَّيْلَ»، یعنی همه‌ی روزها روزه است، همه‌ی شبها هم مشغول مناجات است. اما در کنار این همه خوبی فقط یک عیب دارد: «وَأَ هِيَ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ»، اشکالش این است که بداخلاق است. «تُوذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا»، همسایه‌هایش از زبان او اذیت می‌شوند. از حضرت خواستند راجع به چنین کسی قضاوت

هستی، قَوْلْت لَيْنِ است، رفتارت لَیْنِ است، این نرم‌خویی توست که معجزه کرده، و البته متصل به کرانه‌های رحمت بیکران الهی است و این نرم‌خویی تو از آنجا سرچشمه می‌گیرد. حالا ادامه‌اش را بشنوید. اگر بخواهید کلیدواژه‌های قرآنی برای بداخلاقی پیدا کنید، اینجاست: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ؛ و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند». این آیه از جهت صناعت‌های ادبی و زیبایی‌های خاصی که دارد، غوغا کرده است. «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا»، خود عبارت‌ها حکایت از درشتی دارد. آنجا چقدر نرم بود: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ»، از خود این کلمات می‌شود معنای آن را فهمید. حالا می‌آید این سمت مسئله: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا»، این قسمت را نمی‌توانید لطیف بخوانید، اصلاً نمی‌شود. «فَظٌّ» یعنی بداخلاق و درشت‌خو، درست نقطه‌ی مقابل نرم است. اگر تو درشت‌خو، تندخو و سخت‌دل بودی: «لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»، از دور و بر تو می‌گریختند و فرار می‌کردند. مغناطیس اعظمی که اینها را جذب شخصیت تو می‌کند، و توانستی این آدم‌های بداخلاق درشت‌خوی بیابانی را دور وجود خودت جمع، و بعد تربیتشان کنی، همین خوش‌اخلاقی و حُسن خُلُقِ تو است.

سعد گفت: خوش به سعادت، بهشت بر تو گوارا باشد! پیغمبر فرمودند: «قَدْ أَصَابَتْهُ ضَمَّةٌ عِنْدَ مَا دَفَنْتَ»، همان وقتی که شخص اوّل عالم خلقت دفنش کرد، گرفتار فشار قبر شد. پرسیدند: چرا یا رسول الله؟! حضرت جواب دادند: «إِنَّهُ كَانَ فِي خَلْقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءٌ»، آنهايي که اهل ادبیات هستند می‌دانند معنایش این نیست که سعد بن معاذ آدم بد اخلاقی بوده؛ جزء شخصیت‌های خوب و شناخته‌شده بود. اشکالش چه بود؟ در بخشی از اخلاق در خانه‌اش بد اخلاقی داشته است. جالب آنکه حضور پیغمبر و فرشته‌ها و مؤمنین هم تأثیر نداشت. بخشی از اخلاق سعد تند بود؛ اگر کل اخلاقش بد بود، اوضاعش به مراتب بدتر می‌شد.

۳. عدم توفیق در توبه

روایت دیگر از امام کاظم (عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام) از پدران گرامی‌اش از رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) است که این هم خیلی تکان‌دهنده است. فرمودند: «أَبَى اللهُ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّيِّئِ بِالتَّوْبَةِ»، چشم امید همه برای نجات یافتن، به توبه است؛ اما حضرت فرمود: «أَبَى اللهُ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّيِّئِ بِالتَّوْبَةِ»، اصحاب تعجب کردند و گفتند: «وَكَيْفَ ذَلِكَ؟» آخر چطور ممکن است؟! خدای متعال از توبه‌ی آدم بد اخلاق ایبا دارد؛ یعنی موفق به توبه نخواهد شد؟ حضرت جواب دادند:

کند. حالا این اگر به یک شخص عادی بدهند، بدون آنکه آن مبانی عالی دستش باشد، چه می‌گوید؟ می‌گوید: خوب، در کنار این همه خوبی، این بدی را هم دارد. باید به او بگویم خودت را اصلاح کن، شما که این همه ویژگی‌های خوب داری، این اخلاقت را هم درست کن. اما پیغمبر فرمودند: «لَا خَيْرَ فِيهَا، هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»، یعنی آن همه روزه، آن همه نماز، آن همه سحر خیزی، به حال او هیچ سودی ندارد. اگر توبه نکرده و اصلاح نکرده، نمیرد، قطعاً اهل آتش است. یعنی نماز و روزه‌اش نمی‌تواند به فریادش برسد.

در باب حُسن خُلُق ذیل آن حدیث گفتیم افراد به خاطر حُسن خُلُق خود به درجه‌ی عالی در آخرت و آن مقامات می‌رسند؛ هر چند «ضَعِيفُ الْعِبَادَةِ»^۱ باشند. در نقطه‌ی مقابل، می‌گوید به هیچی نمی‌رسد، هر چند «قَوِي الْعِبَادَةِ» باشد.

۲. فشار قبر

روایت دوم درباره‌ی وقتی است که پیغمبر اکرم سعد بن معاذ را دفن کرد. حضرت خودش در تشییع جنازه او شرکت کرد. سعد جزء اصحاب دوست‌داشتنی بود، تا جایی که حضرت گفتند فرشته‌ها در تشییع او حضور پیدا کردند. مادر سعد وقتی دید پیغمبر خودش رفت داخل قبر، با دست مبارک خودش سعد را دفن کرد و سنگ لحد گذاشت، خطاب به

نمی‌برد و به او خوش نمی‌گذرد. اصلاً از زندگی چه می‌فهمد؟! در خودش حبس است، در چشم دیگران هم که هست. در روایت دارد که آدمی که گرفتار «شکاسه الخلق» است، شکنجه‌گر خودش است و دائماً خودش را عذاب می‌دهد. نیاز نیست کسی او را عذاب دهد. خانواده‌اش از او در وحشت هستند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «سوء الخلق یوحش القریب و ینفر البعید»^{۱۱} بداخلاقی، باعث وحشت افراد نزدیک و انزجار افراد دور، از انسان می‌شود.

۴. نابودی اعمال

امام صادق (علیه الصلاه و السلام) هم یک جمع‌بندی ارائه فرمودند: «إنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلَّ الْعَسْلَ»^{۱۲} اگر سرکه بریزند روی عسل، دیگر عسلی در کار نیست. عمل صالح شما که مثل عسل است، با سوء الخلق، فاسد می‌شود و از بین می‌رود. توقع نداشته باشید در یک جلسه بتوانم حسن و سوء خلق را بررسی کنم. تقریباً حدود پنجاه خطبه درباره این مسئله صحبت کردم - تازه زمان جوانی ما هم بود - باز هم بحث ناتمام ماند. خاطره‌ای در این زمینه دارم که چون تقیص خودم است، گفتنش اشکال ندارد؛ البته یک قسمتش ترفیع است، یک قسمتش تقیص است. ترفیعش این است که

تا این بداخلاق است، از هر گناهی که موفق شود توبه کند، گرفتار گناه بعدی می‌شود. دلی را شکست و تمام زحماتش بر باد فنا رفت. توبه می‌کند، اما چون تندخوست، دوباره حق دیگری را زیر پا می‌گذارد. عبارت روایت این است: «إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِي أَكْثَرِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي تَابَ مِنْهُ»^{۱۳} چون ریشه‌ی این مصیبت در او هست، گرفتار می‌شود به گناهی که از آنی که توبه کرده، بزرگ‌تر است. یک دفعه بدخوی‌اش به میدان می‌آید و با یک غیبت توبه‌اش را از بین می‌برد. این «شکاسه الخلق» چه به روز انسان می‌آورد؟

آدم بداخلاق، پیش مردم و حتی نزد خوبان جایگاهی ندارد. در روایتی دارد این آدم از چشم خوبان می‌افتد؛ یعنی از چشم اولیاء خدا می‌افتد، از چشم ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌افتد، رزق از زندگی‌اش می‌رود، گرفتار نکبت و شومی می‌شود. از حضرت راجع به شومی پرسیدند، فرمودند: بداخلاقی است. رزق را می‌برد، عمر را کوتاه می‌کند، انواع و اقسام بیماری‌ها را پشت‌سر خودش می‌آورد؛ بیماری‌های جسمی، فکری، روانی، چنانچه امتداد پیدا کند و پیشرفته شود، موجب سرطان است. یک چیز عادی نیست. بداخلاق به این توجه ندارد که این صفت او اصلاً ریشه‌ها را می‌زند. این آدم اصلاً از زندگی هم خوب فیض

دنبال پدرش. بی‌انصاف صبر هم نکرد که جمع پراکنده شود و آبرویش نرود. ولی به مادرش خوبی داده شد و اینها با هم تعدیل می‌شود. آن خانم می‌گفت: به به! آن بزرگ به من گفتم: معلوم شد نفس شما چقدر مؤثر بوده!

این توضیح را دادم تا دوستان بدانند این بحث درازدامن است و مسئله جدی است.

■ درمان بد اخلاقی

«سُوءُ الْخُلُقِ» یا «شِكَاسَةُ الْخُلُقِ»، اگر بخواهد درمان شود، باید به ریشه‌هایش توجه داشته باشیم. از روایات این‌طور به دست می‌آید که بعضی وقت‌ها ریشه‌ها یا موارد تسریع‌کننده خشم، جسمی هستند؛ لذا شما اگر خواستید علاج کنید، باید اینها را ببینید و بدانید. گذشته از آن، ریشه‌ی ژنتیکی نیز هموارکننده است؛ مثلاً بعضی‌ها در خانواده‌شان یک خورده بد اخلاقی هست که این شخص کارش سخت‌تر می‌شود و در مرحله‌ی علاج باید تدابیر سختی را لحاظ کند. گاهی بیماری‌های جسمی بد اخلاقی می‌آورد؛ مثلاً در روایت داریم کسی که چهل روز گوشت خوردن را ترک کند، بد اخلاق می‌شود.^{۱۳} خستگی مفرط، این‌طوری است. بعضی‌ها خود را خیلی خسته می‌کنند، بد اخلاق می‌شوند. جسم خسته که می‌شود، حوصله کم می‌شود،

زمانی که امام جمعه دماوند بودم، راجع به حُسن خُلُق صحبت می‌کردم. خانمی از تهران زنگ زد به ما و گفت: این بحث‌های شما چقدر جذاب است! خیلی تعریف کرد و ما هم خیلی کیف کردیم! آن خانم می‌گفت: ما خانوادگی، اگر هم نشد آقایان همه هفته به خاطر خطبه‌های شما می‌آییم دماوند، تمام هفته بلند می‌شویم می‌آییم. قند در دلمان آب شد و گفتیم: عجب! طرف از تهران بلند می‌شود می‌آید دماوند، خطبه‌ی ما را گوش کند؛ خانوادگی هم می‌آیند. اگر هم همه نتوانستند بیایند، بالاخره یک نفر از این خانواده می‌آید. این را داشته باشید. حالا دومی را بشنوید. دومیش این بود که خطبه‌ها را خوانده بودیم و رسیده بودیم به خطبه‌ی شاید پنجاه و یکم. اتفاقاً آن روز راجع به کنترل خشم صحبت می‌کردم. بعضی از بزرگان هم که تابستان‌ها دماوند می‌آمدند، اتفاقاً در آن جلسه‌ی ما بودند. خطبه تمام شد، نماز جمعه را خواندیم. یک وقت من دیدم در حیاط مسجد صدایی بلند است و کسی فریاد می‌کشد. من به خودم لرزیدم و گفتم: چه خبر است؟ کسی کنار گوش من گفت: نفس تو بود که اثر کرد! جالب آنکه ظاهراً این فرد در تمام طول سال در خطبه‌های بنده شرکت می‌کرد. قصه چه بود؟ آن کسی که عربده می‌کشید، پسر است، یک چوب هم دستش گرفته و افتاده

معمولاً مولد آدم‌های بداخلاق هستند. این خودش داستان دیگری دارد که کمتر مرتبط با بحث ما می‌شود.

از نظر اجتماعی هم بعضی از چیزهایی هست که بداخلاقی را ترویج می‌کند؛ بخشی مربوط به عوامل زیست محیطی است، مثل آلودگی‌های هوا که مؤثر است. محیط‌های شلوغ، مثل تهران، یکی از تولیدکننده‌های اصلی بداخلاقی است. تهران، به خاطر ترافیک، شلوغی و آشفستگی‌اش، یکی از عوامل تولید بداخلاقی است. هر چقدر هم شهرداری زحمت می‌کشند، تمیز می‌کنند، گل می‌کارند، دیوارهایش را رنگ می‌زنند، فقط گوشه‌ای از این بار را می‌تواند کم کند. زندگی در تهران فرسایش روانی می‌آورد.

مشکلات اقتصادی هم خیلی عجیب مؤثر است. در روایت دارد که گرانی بداخلاقی می‌آورد.

در محور عملی و رفتاری، بی‌برنامگی، تأثیر عجیبی در بداخلاقی دارد؛ هم زمینه‌ساز است و هم تسریع‌کننده.

بی‌نظمی، انواع و اقسامش، آدم را بداخلاق می‌کند. افراد بی‌انضباط از جهت رفتاری نیز معمولاً در معرض بداخلاقی هستند و دیگران را هم به بداخلاقی وادار می‌کنند. بخشی هم مربوط می‌شود به فقدان یا کمبود مهارت‌های ارتباطی. مهارت‌های ارتباطی - مخصوصاً در زبان و مهارت‌های کلامی - در حسن خلق خیلی نقش دارند

کسالت جسمی سوء خلق در پی می‌آورد و حوصله را می‌برد. این یک بخش. بخشی از عوامل بداخلاقی، فکری است؛ مثلاً آدم‌هایی که ذهن منفی دارند، معمولاً در معرض بداخلاقی هستند.

کسانی که گرفتار ذهن مهندسی نشده هستند و ذهنشان آشفته است، مثل میز خانه یا محیط کاری که همه‌جا آشفته است، اینها در معرض بداخلاقی هستند. ذهن آشفته باعث وجر می‌شود که اصطلاح روایی است؛ یعنی کم‌حوصلگی؛ کم‌حوصلگی هم سرآغاز بداخلاقی است. از نظر روانی، ریشه‌های بداخلاقی یا عوامل تسریع‌کننده آن عبارت است از: عجب یا خودشگفتی؛ تکبر؛ بخل؛ کم‌ظرفیتی؛ کینه‌ای بودن؛ یعنی اگر از کسی ناراحتی می‌بینند، آن را در خودشان فیریز می‌کنند و برایشان یک کمپلکس روانی می‌شود. بعد آن را پرورش می‌دهند. قدرت ندارند که اینها را بیرون بریزند. دلخوری‌ها را نگه می‌دارند و پرورش می‌دهند. این آدم‌ها در معرض بداخلاقی و حتی بداخلاقی‌های پیشرفته هستند.

سوءظن، کم‌تحملی و نابردباری هم از بسترهای اصلی بداخلاقی حساب می‌شود.

این فهرست، در محور فردی بود. در محور خانوادگی، خانواده‌هایی که در آنها آشفستگی، اختلاف، فقر و بداخلاقی است،

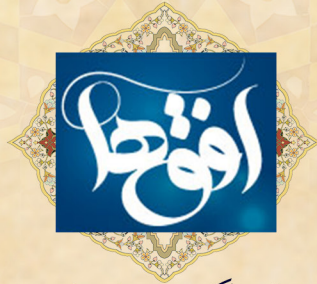
و کمبود یا فقدانشان در تولید بد اخلاقی و پیشرفتشی خیلی مؤثر است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ. خدا را قسم می‌دهیم به حق ماه رجب، به حق اولیائی که در این ماه متولد شدند، به حق مبعث عظیم و شریف پیغمبر اکرم، نصیب ما را از حسن خلق فراوان کند؛ حسن خلق را در بین دوستان محمد و آل محمد و شیعیان امیرالمؤمنین و ارادتمندان آن حضرت فراوان قرار بدهد؛ بد اخلاقی را از زندگی ما، از شخصیت ما، از خانواده‌های ما و از جامعه‌ی ما دور بفرماید؛ هر چه بد اخلاقی داریم، همه را نصیب دشمنان امیرالمؤمنین بفرماید. عزت، عظمت، نصرت و توفیق خودش را بر کشور ما، رهبر ما، نظام ما نازل بفرماید؛ بر مسلمانان مظلوم یمن، نصرت خاص خودش را نازل بفرماید. خواری و خفت را بر دشمنان اسلام و مسلمین، دشمنان اهل بیت، مخصوصاً بر آل سعود پلید و اربابانشان نازل بفرماید. موانع ظهور امام زمان ما را مرتفع بفرماید. ارواح مطهر شهدا و امام راحل عظیم الشان، از همه‌ی ما راضی بفرماید.

منابع و مأخذ:

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۵.
۲. ورام ابن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۹.
۳. شیخ صدوق، عیون الاخبار، ج ۲، ص ۷۱.
۴. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ح ۱، باب ۱۳۷.
۵. قلم: ۴.
۶. رک: محمدی ری ششهری، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۴۰.
۷. آل عمران: ۱۵۹.
۸. فیض کاشانی، محجۀ البیضاء، ج ۵، ص ۹۳.
۹. شیخ صدوق، امالی، ص ۳۱۵.
۱۰. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۹۹، ح ۱۲.
۱۱. آمدی، غرر الحکم.
۱۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۹۷.
۱۳. همان، ج ۶۶، ص ۵۶.





افوغها؛ درنگی بر مسئله تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir © سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

از ساعت ۱۸ الی ۱۹:۳۰

(۶ ماه اول سال)



تهران، خیابان سرچشمه
مجتمع فرهنگی شهدای هفتم تیر